در خطایی کسی نظر نکنم / طمع و مال و قصد منکنم
مصلحی زاعلاج سازشوم / مفسدی زانه پیش ازشوم
از گناه کدیشه نارم یاد / با نمودار وقت باشم شاد
با شما آن کنم که باید کرد / وز شما آنکنم که باید جود
نادرم رخنه در خزینه کس / مال دشمن کنم خزینه و بس
نیک رای از درم نباشد دور / مبر و بهر رای را کنم مجبور
خزینه نیکان نطفه نیز دزم / زن و فرزند و ملک و مال همه
بر من ایمن ترا ز شبان رمه
ور دارم زدا وری آزرم / آن کنم کز خدای دارم شرم
نان کس را بزور نکشایم / بلکه نانش بنان برافزایم
مرد دیو آزرم زراه / آرزو را اگر کنم نگاه
تا بسمهم بچشم بینده / آنچه بپسندد آفریننده
چونکه این گفت رایها خوش است / خیز تر بود آن که بود جلاست
گفت ما را تو از خداوندی / هم خرد بخش و هم خردمندی
هر چه گفتی ترای خوب سرشت / خوش بزنگین منوشت
سر تو زی که مهر ورزی همه / سر شبان سیاهی این مهر را
تا جداری سرای کو هر نیست / تاج تا مالیک بر سر نیست
زند کشایی بجز تو کی خواند / زند دار کیان بجز تو کی ماند
تخمه بهمنی و دارا رای / از تو می باید آشکارایی
نور پاره تو تیزی سیامک را / یاد کار آر شیر ملک را
تا کیومرث از سریر و کلاه / میرود دست تو شاه شاه
ملک بر تو اختیاری نیست / در جهان جز تو تاجداری نیست
مو بدان گر تو نود و گر بهمن اند / همه از تنگ بان این سخن اند
لشکر تا بندگان درین بندیم / که گرفتار عهد و سوگندیم
پای نشنیده که دار و تخت / دست عهدی شده است ما را سخت
کی نخواهیم تاج بی سر را / سر تنا بیم زود لشکر را
جهتی باید استوار کنون / کاورد عهد را عهد بیرون
تا در این خود بخیل نشویم / لشکند عهد و تنگدل نشویم
شه بر بیکان خویش نامه سپرد / تا بمزش چنانکه باید برد
شه پرسان که مهر شد دیدند / وان سخنهای نغز بشنیدند
بازگشتند سوی خانه خویش / صورت شاه نو نهاده پیش
لشکر بیک بهر بانی او / عاشق فر خسروانی او
همچو گفتند شاه بهرام است / هم ملک و هم ملک نام است
نتوان بر خلاف او بودن / آفتابی بگل در اندودن
تند شیر است آن براه سوار / کارد پای کند به تیر شکار
چون شود تند شیر پنجه کشای / هیچکس پیش او ندارد پای
گوستاند سریر و تاج بزور / سر ورا نما بر دپای ستور
به که گرمی در دنیا نمیزیم / آتش گشته را نمیفروزیم
قصه شیر بر گرفتن تاج / چنین شرط نیست او محتاج
لیکن این نیز حق است بزرگ / کاگهی مارد او شیر و ترک
سوی درگه شدند جمله نژاد / بارگفتند شرط شاه نشاد
نامه خواندند و حال نمودند / نیک سخن بشنیدند و فزودند
سرخت از مای تاج سرشت / تاج نهاد و در تخت نشست
گفت از این تاج و تخت بهرام / که از و جان بشر بسیار
به که زنده شوم چو تخت زبر / یا شوم کشته در میان شیر
مرد زیرک کجا دلیر خورد / طعمه اگر ز دهان شیر خورد

وارث ملک تیغ و جام / هیچ کس نیست خرد ملک بهرام
وارث ملک را دهند بهریر / صاحب افسر جوان بهست نه پیر
من ازین شغل دست شستم نیست / نیستم ملکه شاه شاه پرست
پاسخ آراستند نامور ان / کای سر خسروان تاج سران
شرط ما با تو و خداوندی / نیست الا بدین خردمندی
چون نمودمان شاهدی تخت / هم نمودمان مارهای درخت
چونکه بهرام شرط کرد و پذیر / در چنین شرط را بود نیست دیر
نیست باری ز شیران تاج / تا به شب بازی آورد شیران
شرط او را بجای خویش آریم / تیر بندیم و تاج پیش آریم
گر برسد سریر عاج نراست / گر شود دست تیر تاج نراست
گر کشد تیر تاج بردارد / در ولایت خراج بردارد
در نوبت افرین باشد / لیک بهیات اگر چنین باشد
شهم قصه بر آن شد آنکار / کاچه شرطست نگذرد ز قرار
روز فردا چو در شمار آید / شاه با شیر در شکار آید
بامدادان که صبح زرین تاج / گاو داران و کارفرمایان
هم قوی دست هم قوی رایان / از دو تا عجم سوار شدند
گرسی زرنها بخت از عاج / سوی شیران کارزار شدند
شیرداران دو شیر مردم خوار / نیمه کردند بر نشانه کار
شیر با شیر در دهم افکندند / گور بهرام گوری کمند
شیرداری چنانکه بود دلیر / تاج بنهاد در میان دو شیر
تاج رو بر تر دو شیر سیاه / چون بنگاهم دوازده بدره
آن زآواز بست بی دست زنج / وین بدست تهی بلکه زنج
میزنمدان دو شیر کله شکال / بر زمین دو چو اژدهای هیال
یعنی این تاج زر زماکه برد / غارت ار سر وار دهاکه برد
آگهی شان ز آهنین حلبی / شیر گیری و اژدها گیری
گرد بر گرد آن دو شیر عظیم / لس دو آماکه نشست زیم
قوی آن شد که شیر دل بهرام / سوی شیران کند بخت خرام
گیستاند ز شیر تاج او راست / جام یاقوت و تخت عاج او راست
یاری ارجمند و رای مدار / این که بر جای جای خود دارد
شاه بهرام ازین قرار گشت / سوی شیر امدار کهن گذشت
در زمین بسی طریقه نبود / لو بر آن پشته شیر گشته نبود
سر صد شیر کمند بود زبال / بود عمر شش صد بیست و سال
اگه صد شیر از و زبون بشد / او زبون دو شیر چون باشد
در کمر جست کرد خنجر قبا / در روم شیر شد چو باد صبا
بانگ برزد به تند شیران فود / وز میان دو شیر تاج ربود
چونکه شیران دلیر پیش دویند / سوی گیری و تیز پیش دویند
حمله کردند چون تهمتنان / دشنه و چنگ و تیغ و دندان
تا سر تاج در سجاب آرند / بر جهان کمر کار تنگ آرند
شه نهادیشان چو رایی افکند / هر دو را سر زیر پای افکند
همچه شان باره تر کرد و دندان خیج / تاج بر سر نهاد و شد بر تخت
بخت یاری نهان کاید بخت
برون تاج از میان دو شیر / رو بها را بخت کرد زیر
طالع بخت پادشاهی او / فتح آید ز تنگ خواهی او
پیش از آن راه سید بر شهی / از پی بخت بود داشته پی
اسدی کرده بود طالع بخت / طالع پایدار و قابت بخت

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)